

# نکته‌های نویافته بلاغی از دو تفسیر قرآنی روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشف‌الاسرار ابوالفضل میبدی

احمد نظری<sup>۱</sup>

دکتر مسعود سپهوندی<sup>۲\*</sup>

دکتر قاسم صحرائی<sup>۳</sup>

## چکیده

وجود برخی صنایع بلاغی مغفول در دو تفسیر "روض الجنان و روح الجنان" ابوالفتوح رازی و "کشف‌الاسرار و عده‌الابرار" ابوالفضل میبدی، نشان از بلاغت اعجازی جدیدی از قرآن کریم دارد؛ دانشی که در فهم و تفسیر آیات قرآن کریم و شناخت زیبایی‌های کلام الهی، نقشی انکارناپذیر دارد. نوشتار حاضر پژوهشی است که در آن نگارندگان کوشیده‌اند پس از تعریف بلاغت و معرفی دو تفسیر روض الجنان و کشف‌الاسرار، با روش تحلیلی - توصیفی و نیز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و رجوع مستقیم به این دو تفسیر فارسی، زیبایی‌های ادبی که از چشم بلاغیون به دور مانده و یا کمتر به آنها پرداخته شده را یافته و مورد بررسی قرار دهند. از آنجایی که دریافت نکات و لطائف تفسیری از متن قرآن همواره در میان مفسرین بلاغی پر رونق بوده است، شناخت بلاغت و شیوه‌های بلاغی قرآن، نه تنها پرده از وجوه اعجاز بلاغی این کتاب کریم بر می‌دارد، بلکه معانی نهفته و گنجینه‌های پنهان آن را نیز آشکار می‌سازد. نگارندگان پس از تجزیه و تحلیل نمونه‌ها، نتیجه می‌گیرند که در این دو تفسیر از صنایع خاصی همچون: جوامع‌الکلم، بساط، مُعَقَّد و غیره استفاده شده است که نیاز به تبیین و باز نشر بیشتری دارند.

واژگان کلیدی: بلاغت، تفسیر، روض الجنان، ابوالفتوح رازی، کشف‌الاسرار، ابوالفضل میبدی.

---

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

Email: A.nazarii1367@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: s.sepahvandi@khoiau.ac.ir

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، خرم‌آباد، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

Email: sahr.ai.g@lu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۳۰

تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۰۶/۰۳

## مقدمه

بلاغت ویژگی مشترک همهٔ زبان‌هاست. هیچ زبانی نیست که از عناصری همچون تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز خالی باشد؛ اما میزان توانایی و قابلیت ذاتی هر زبان و شرایط محیطی، تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی هر ملتی به همراه توانایی‌های آنان در قلمرو زبان و ادب است که دایرهٔ وسعت و عمق اصول و عناصر بلاغت را در آن زبان نسبت به دیگری گسترده‌تر یا محدودتر، قوی‌تر یا ضعیف‌تر نشان می‌دهد. زبان عربی از جمله زبان‌های قوی و پر استعداد و سرشار از قابلیت ذاتی در عرصهٔ ادب و بلاغت است که گستردگی و ژرف ساخت بلاغی قدرتمندی دارد. این مهم را، به ویژه در قرآن کریم که در اوج بلاغت و فصاحت است مشاهده می‌کنیم. زبان فارسی نیز که بیش از هر زبان دیگری با عربی درآمیخته و از آغاز اسلام تاکنون، گام به گام با زبان عربی به پیش آمده است، طی قرن‌ها، نوعی خاص از فرهنگ و ادب و معرفت دینی را آفریده است که حقیقتاً بی‌همتاست. دانشمندان، ادیبان، مفسران و شاعران فارسی که مظاهر فضیلت یافتهٔ توانایی‌های این زبان‌اند، هر دو زبان را به کمال و جمال نشان داده و در آثار خود تدوین و تعریف کرده‌اند. پشتوانهٔ نیرومند و غنای زبان فارسی نشان می‌دهد که دایرهٔ وسعت و عمق بلاغت آن بسیار گسترده و سرشار از پویایی و زیبایی‌های هنری است. دانش بلاغت عربی نیز، اصولاً در آن موقع که از سوی دانشمندان این علم در مراحل آغازین تدوین و تعریف بود، این هدف را دنبال می‌کرد که رموز اعجاز قرآن و جلوه‌های فصاحت و زوایای بلاغت آن را کشف کند و دقایق و لطایفش را تعریف و وجوه کمالش را آشکار گرداند؛ اما به تدریج دایرهٔ قلمرو آن گسترده‌تر و شامل سایر کلام منثور و منظوم گردید و چنین شد که "بلاغت" به صورت یکی از اصول و مبانی نقد و تحلیل سخن و تبیین درجهٔ کمال آن درآمد. استخراج نکات و لطائف هنری، به خاطر اعجاز آمیز بودن قرآن، همواره در بین صاحب‌نظران بلاغت پر رونق بوده است. بر همین اساس، بسیاری از مفسران اولیه قرآن، در نوشته‌های خود ضمن بحث از دیگر مسائل قرآنی، از بلاغت نیز در جهت فهم وجوه اعجاز این کتاب کریم، سخن گفته‌اند که متأسفانه برخی از زیبایی‌های ادبی کلام آنان، تاکنون از چشم اصحاب بلاغت به دور مانده و یا کمتر مورد توجه

قرار گرفته است که کشف، بررسی و تحلیل این صنایع از لابه لای نوشته‌های آنان، ضروری می‌نماید. لذا ما در این پژوهش سعی داریم با بررسی دو تفسیر فارسی "روض‌الجنان و روح‌الجنان" و "کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار" این مغفولات بلاغت را از کلام ابوالفتوح رازی و ابوالفضل میبیدی بیرون بکشیم.

### بیان مسأله

بلاغت دانشی است که نام آن بیشتر از سایر علوم دیگر با قرآن کریم پیوند خورده است؛ حتی برخی معتقدند درک و فهم قرآن، منوط به آشنایی با بلاغت است. پس شناخت این مهم بر هر ادب پژوهی ضروری می‌نماید. در مسیر تدوین، دگرگونی و پیشرفت دانش بلاغت و آنچه بدان وابسته است، همچون دستور زبان و عروض و قافیه، نقش دانشمندان ایرانی مانند ابوهلال عسکری، عبدالقاهر جرجانی، رشیدالدین وطواط، ابوالفتوح رازی، ابوالفضل میبیدی و دیگران برجسته و شگرف بوده است. ضمن این که از این سوی، شاعران و سخن‌سرایان بزرگی همچون فردوسی، خاقانی، مولوی و بسیاری دیگر در دوره‌های بعد، با آثار منحصر به فرد خود، بلاغت فارسی را به قله‌های کمال رساندند تا آنجا که زیبایی‌ها و لطایف و دقایق آن در بالاترین افق‌های ادب قرار گرفت. اما نکته قابل ذکر در این سیر تاریخی که دانش بلاغت داشته، این است که بلاغت پژوهان و سخن‌شناسان این فن، هر گاه به نقد و توسعه آن پرداخته‌اند، علاوه بر این که گاهی مباحث و عناوین تازه‌ای را به آن افزوده‌اند - به ویژه در صنایع پر شمار علم بدیع که حقا پارهای از آنها غیر ضروری و بی‌فایده است - وجوه تسمیه مختلفی نیز ایجاد کرده و بر موضوعات و عنوان‌های طرح شده، نام‌های متفاوت و مختلفی نهاده‌اند که هر کدام از این نام‌ها از جنبه‌ای خاص مورد توجه بوده است. مثلاً "انتلاف" را گاهی همان "مراعات نظیر" دانسته و گاهی تفکیک کرده‌اند؛ "ایهام تناسب" را برخی به "مراعات نظیر" ملحق می‌کردند و برخی جدا می‌دانستند "توریه" و "ایهام" را گاهی یکی پنداشته و آن را "توجیه" و "تخیر" هم نامیده‌اند. به همین ترتیب صورت‌های دیگر از این پراکندگی‌ها و تفاوت‌های گیج‌کننده در نام‌گذاری فنون بلاغت. اما برخی از نکات و لطائف

بلاغی نیز کاملاً در محاق فراموشی مانده است که با شناخت آنها می‌توان به معانی نهفته و جدیدی در بررسی متون فارسی رسید؛ بنابراین ما سعی کرده‌ایم در این پژوهش به بررسی و بازشناسی تعدادی از آنان از دل دو متن تفسیری ارزشمند قرآن کریم بپردازیم.

### پیشینه تحقیق

محققانی که در عرصه بلاغت از دل متون تفسیری گام برداشته‌اند و یا آنان که در اندیشه یافتن صنایع مغفول این دانش در تفاسیر برآمده‌اند، گاه اندک اشاره‌ای در مقالات خود به نکات بلاغت کرده‌اند. از جمله این مقالات:

۱. مقاله "نکته‌های بلاغی در تفسیر طبری" نوشته محمد علوی مقدم به سال ۱۳۶۸ در مجله کیهان اندیشه، شماره ۲۵، صص ۱۱۹-۱۰۰؛ که نگارنده به نکات قابل تأملی از زیبایی‌های بلاغی در تفسیر طبری همچون: التفات، حذف اسناد فعل به غیر فاعل اصلی اشاره کرده است.
۲. مقاله "بایستگی دانش بدیع در تفسیر" نوشته محمد عشایری منفرد به سال ۱۳۹۰ در مجله قرآن شناخت، سال ۴، شماره ۲ (پیاپی ۸)، صص ۳۴-۷. این مقاله بیشتر به جایگاه‌شناسیدانش بدیع در روش تفسیری علامه طباطبایی پرداخته است و از چند صنعت بدیعی از جمله: طباق، المدح بما یشبه‌الذم و التفات سخن به میان آورده است.
۳. مقاله "تفسیرالمیزان در آئینه بلاغت" نوشته اکرم سلمانی‌نژاد به سال ۱۳۹۳ در مجله معرفت، سال ۲۳، شماره ۲۰۴، صص ۱۲۰-۱۰۷. نگارنده در این مقاله تنها دو سوره "نساء" و "مائده" را مدنظر داشته است و اهم نکات مقاله ایشان در مورد مسند و مسندالیه، ایجاز و اطناب، فصل، وصل، قصر، مشاکله، مقابله و استطراد است.
۴. مقاله "نقش علوم بلاغی در تفسیر قرآن" از فاطمه عامری و علیرضا باقر به سال ۱۳۹۷ در مجله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، سال ۴، شماره ۲، صص ۶۳-۳۷. در این مقاله به مطالعه موردی کنایه و تعریض آن هم در دو تفسیر عربی تبیان شیخ طوسی و کشف زمخشری پرداخته شده است.

۵. مقاله "مغفولات بلاغت در تفسیر روض الجنان و روح الجنان ابوالفوح رازی" از نظری و همکاران به سال ۱۴۰۰ در مجله دو فصلنامه بلاغت کاربردی و نقد بلاغی، دوره ۶، شماره ۲، صص ۷۴-۶۳. در این مقاله به صنایع مغفول و خاصی از جمله: سیاق قصه، وجه اتصال، تلوین، تغلیب، سخن گفتن به اقتضای اعتقاد شخصیت و حذف اکتفا پرداخته شده است. اکنون ما نیز صنایع نویافته دیگری را یافته‌ایم که در هیچ مقاله، کتاب یا پایان‌نامه دیگری به آنها اشاره نشده است و انجام پژوهشی که به این مسأله نیز بپردازد، ضروری می‌نماید.

## بحث و بررسی

### بلاغت

بلاغت یکی از علوم ادبی است که در لغت از ریشه "بَلَّغَ، يَبْلُغُ، بِلَاغَهُ" و در معنی "گشاده زبانی، بلیغ شدن، حسن بیان داشتن، چیره زبانی، شیوا سخنی و زبان‌آوری" آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴/۴۹۴) گاهی نیز بلاغت را معادل "فصاحت" دانسته‌اند و به کسی انسان بلیغ گفته‌اند که بتواند با کلامی فصیح آنچه در ضمیر دارد به مخاطب خویش ابلاغ کند. (میرزانی، ۱۳۷۴: ۱۶۵) در زبان عربی و فارسی "بلاغی" منسوب به بلاغت مترادف با بلیغ، به کسی اطلاق می‌شود که بتواند مطلب خود را با سخنی شیوا و رسا بیان کند. (همان) عبدالقاهر جرجانی در تبیین نظریه نظم خود و بیان مفاهیم فصاحت و بلاغت با تأکید بر اصالت معنی، کلامی را دارای این دو صفت می‌داند که نحوه ادای مقصود و معنی آن کلام، درست‌ترین و بهترین حالت برای بیان آن مطلب باشد. لفظی که برای رساندن آن مفهوم انتخاب می‌شود نیز باید بیشترین تناسب را با آن معنا داشته باشد. (جرجانی، ۱۳۸۳: ۲۸) دیگر صاحب‌نظران نیز مانند سکاکی، خطیب قزوینی و دیگران، آرای در خور تأملی در مورد بلاغت بیان کرده‌اند. (ر.ک: شوقی ضیف، ۱۳۹۷: ۴۸۰-۳۸۰) اما تعریف: "مطابقت کلام با مقتضای حال همراه با فصاحت‌الفاظ" تقریباً در همه کتب بلاغی با الفاظ متفاوت و معنای یکسان آمده است که اساس کار ما در این پژوهش است. برای بلاغت ابوابی را نیز بر شمرده‌اند که عبارتند از: معانی، بیان و بدیع. شفيعی کدکنی آنها را این‌گونه تعریف می‌کند:

"باید در بلاغت از سه علم سخن گفت:

۱. علمی که درباره زیبایی و تأثیر جمله از نظرگاه نحوی سخن می‌گوید و آن را علم معانی خوانده‌اند.
۲. علمی که از چند و چون تخیل نویسنده و شاعر سخن می‌گوید و چگونگی بیان او را بررسی می‌کند و آن را علم بیان می‌خوانند.
۳. علمی که از کیفیت آرایش‌های ظاهری یا درونی سخن گفتگو می‌کند و آن را علم بدیع نامیده‌اند." (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۳: ۸)

### ابوالفتوح رازی و تفسیر روض‌الجنان و روح‌الجنان

شیخ جمال‌الدین ابوالفتوح حسین‌بن‌علی‌بن‌محمدبن‌احمدبن‌حسین‌بن‌احمد خزاعی رازی، از علمای نامدار شیعه در علوم دینی در نیمه نخستین سده ششم هجری است. وی در فقه و تفسیر و حدیث و کلام و ادب دستی قوی داشت و واعظ و مذکر بود و آشنا و متمایل به تصوف و عرفان می‌نمود. نژادش، چنانکه خود اشاره می‌کند به نافع‌بن‌بدیل ورقاء خزاعی از صحابه رسول اکرم (ص) می‌کشد. نیاکان ابوالفتوح سالیان فراوان در ایران می‌زیسته‌اند. دسته‌ای از آنان در نیشابور و بیهق و گروهی در ری روزگار می‌گذاشته‌اند. وی در تفسیر خود مکرر به اینکه زبانش فارسی بوده است تصریح کرده و گفته: فلان چیز را در زبان تازی چنان گویند و به زبان ما، یعنی زبان فارسی، چنین. (رک: حقوقی، ۱۳۴۶: ۳/۱-۲)

سال تولد و درگذشت وی پیدا نیست اما به احتمال، مؤخر از حدود ۴۸۰ هـ ق نباشد و بنا بر آنکه زنوزی صاحب ریاض‌العلماء نوشته که اجازه ابوالفتوح را به خط وی به تاریخ ۵۵۲ در پشت دستنویسی از شرح‌الشهاب او دیده است، درگذشتش از سال ۵۵۲ هـ ق به بعد روی نموده است. مشهورترین و گرانقدرترین اثر شیخ، تفسیر روض‌الجنان و روح‌الجنان است که در بیست جلد به نگارش در آمده، این تفسیر از مهم‌ترین تفاسیر شیعه و گرانقدرترین تفاسیر فارسی در این مذهب شریف است و تاریخ تألیف آن میان ۵۱۰ تا ۵۵۶ هـ ق است. وی در تفسیر هر یک از سوره شریف قرآن اطلاعاتی درباره نام آن و شماره آیات و حروف و مکی یا مدنی و ناسخ و منسوخ بودن و

فوائد هر سوره و نظره‌های قرآء درباره آیات آن و شأن نزول آنها و امثال این مسائل مطالبی سودمند می‌آورد و سپس به نقل و ترجمه آیه متوالی می‌پردازد و معانی تحت‌اللفظی هر آیه را می‌آورد. آنگاه یک یک کلمات را معنی و تفسیر می‌کند و معنی هر لغت و کیفیت و قرآءت و چگونگی اعراب هر کلمه را روشن می‌سازد. این تفسیر، از لحاظ اشتغال بر فواید لغوی و دستوری و نثر ساده و روان هم، ارزش و اهمیت فراوان دارد. سبک نثر آن کهنه و به شیوه کتب علمی و اخلاقی روان سده پنجم هـ ق است و مشتمل بر بسیاری از واژه‌ها و تعبیرات و ترکیباتی است که در نوشته‌های دیگر هم دوره آن کمتر توان جست. (زمانی نژاد، ۱۳۸۴: ۲۳/۱)

### ابوالفضل میبیدی و تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار

شیخ‌الامام ابوالفضل احمدبن ابی سعدبن محمدبن احمد مهریزد میبیدی، از دانشمندان بزرگ اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم هجری است. وی شافعی مذهب و در اصول متمایل به طریقه اشعری و مردی عارف‌پیشه و بزرگ اندیشه بود. به نظر برخی عارفان، کتاب کشف‌الاسرار او، کامل‌ترین و مهم‌ترین تفسیر فارسی قرآن مجید است و یکی از مآخذ عمده صاحبان تفاسیر عرفانی همچون مواهب‌علیه از حسین واعظ کاشفی به فارسی و تفسیر روح‌البیان از اسماعیل حقی برسوی به عربی می‌باشد. میبیدی در سال ۵۲۰ هـ ق کار نوشتن این تفسیر را آغاز کرده و از آنجایی که در تألیف آن تحت تأثیر شگرف تفسیر خواجه عبدالله انصاری بوده و در حقیقت در شرح و بسط آن کوشیده، سالیان دراز کشف‌الاسرار میبیدی به تفسیر خواجه عبدالله انصاری معروف بوده است. در این تفسیر هر بار چند آیه از آیات مبارکه قرآن در سه نوبت معنی و تفسیر و ایضاح و تعبیر شده است. نوبت اول: ترجمه صریح و روشن آیات است، در نهایت فصاحت و روانی سخن. نوبت دوم: جمع‌آوری همه اقوال و آرای مفسران در وجوه قرائت و تفسیر آیات و بیان احکام و ایراد شأن نزول هر آیه و ذکر اخبار و احادیث مأثوره و نوادر آثار و آوردن شواهد و امثال دینی و تاریخی و نکات لغوی و صرفی و نحوی و بلاغی و فقهی به طریقه شافعی. نوبت سوم: تفسیر و تعبیر و تأویل آیات مبارکه است، به شیوه عارفان و ارباب سلوک با ایراد عبارات لطیف و شیوا و

اشعار پر شور و ذوق‌آفرین و در همین بخش است که مؤلف از تفسیر خواجه عبدالله بهره فراوان برگرفته است و معمولاً اقوال او را با عبارات "پیر طریقت و عالم طریقت و پیر صوفیان" و امثال آنها در دنباله گفتار شیوا و عبارات بلیغ خود می‌آورد. بی‌هیچ تردیدی، این تفسیر بزرگ در نوع خود بی‌نظیر و یکتاست و گنجینه‌ای است از واژه‌ها و امثال و تشبیهات و ترکیبات فارسی و تازی و روایات و احادیث و ذکر وقایع فراوان به نثری شیوا و منسجم و در بسیاری موارد موزون و مقفّی با مسجع، همراه اشعار پرشور و حال به زبان شیرین و خوش فارسی. این کتاب در ده مجلد به اهتمام شادروان علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹ هـ ش به نشر دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.

## نکته‌های نویافته بلاغت

### جوامع‌الکلم

این صنعت بدیعی که ذیل علم معانی می‌تواند قرار بگیرد در کتاب‌های بلاغی ما نیامده است. فقط در "بدایع الافکار" در ذیل "کلام جامع" آمده است که:

"و نزدیک جمعی از متأخران کلام جامع آن است که متکلم لفظ اندک و معنی بسیار را به اقسام جزالت و سلامت مقترن سازد؛ و از مراعات قواعد حکمی خالی نگذارد و این قول به صواب اقرب است؛ از آن جهت که مراد شارع اعظم و هادی طریق اقوم، محمد (ص) از حدیث "اوتیت بجوامع‌الکلم" شکایت روزگار نبوده است." (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۴۶)

جوامع سخن یا "جوامع‌الکلم" هم در بحث معنوی سخن که (یک لفظ مشتمل است بر چند معنی و قسمتی، قسمت دیگر را به ذهن متبادر می‌کند (تقابل‌های دوگانه) و هم در بحث لفظی که شامل ایجاز لفظ، حسن نظم و اشارت به بدایت و نهایت است) می‌تواند در ادبیات ما، مورد توجه بیشتر قرار بگیرد، به خصوص در بحث لفظی و ایجاز:

"ایجاز یعنی با حداقل الفاظ حداکثر معنی را بیان کردن و به قول شمس قیس رازی "لفظ اندک بود و معنی بسیار" و شرط بلاغت آن این است که صرفه جویی در لفظ به انتقال پیام خللی



وارد نکند. در مورد آثار ادبی باید گفت که معمولاً صرفه جویی در الفاظ نه تنها به ارائه معنی ضرر نمی‌رساند بلکه آن را رساتر و مؤثرتر می‌سازد...، ایجاز را در علم معانی به دو نوع تقسیم کرده‌اند: ایجاز قصر و ایجاز حذف.

ایجاز قصر: و آن گنجاندن معنی بسیار در الفاظ اندک است به نحوی که حذفی هم در عبارات صورت نگرفته باشد. بدین ترتیب متکلم باید مطلب مفصل یا تقریباً مفصلاً را بدون تکلیف در حداقل الفاظ ممکن بیان کند و از این رو ایجاز قصر را می‌توان شرح و بسط داد... ایجاز حذف: ایجازی است که با حذف قسمتی از کلام تحقق پذیرفته باشد. در اینجا نیز شرط بلاغت این است که در فهم معنی خللی وارد نشود، یعنی مورد محذوف باید به قراین معنوی دریافته شود." (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۷۰-۱۶۵)

در تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی در چند مورد به "جوامع‌الکلم" اشاره شده است:  
نمونه ۱: "وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ. ابن محیصن فضلنا به ضاد معجم خواند. می‌گوید: این نامه را یعنی قرآن افزونی دادیم در شرف و افزونی شرف قرآن بر دیگر کتاب‌های منزل به اختصار است و به تأخیر و به حفظ از تبدیل و تحریف؛ اما اختصار آنست که کتب دیگر با طول عظیم است و قرآن جوامع‌الکلم است." (میبیدی، ۱۳۹۳: ۶۲۱/۳)

نکته این نمونه مربوط به آیه ۵۲ سوره اعراف است که میبیدی به نقل از ابن محیصن آورده است که قرآن و آیات آن "جوامع‌الکلم" است و منظور از آن را ایجاز می‌داند، چرا که می‌گوید سایر کتاب‌ها با طول عظیم هستند در صورتی که قرآن این‌گونه نیست.

نمونه ۲: "وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ يَقُولُ: هو عالم بما يعمل الخلق اجمعون یجزی المحسن باحسانه و المسیء باساءته قرائت مدنی و شامی و حفص و یعقوب تَعْمَلُونَ به تاء است می‌گوید: الله ناآگاه نیست از آنچه شما می‌کنید نیکی از نیکان شما می‌داند و آن را پاداش دهد و بدی از بدان شما می‌داند و می‌بیند و آن را جزا دهد. باقی به یاء خوانند معنی آنست که: الله غافل نیست از آنچه دشمنان می‌کنند، این آیت از جوامع‌الکلم است، در آن ایجاز لفظ است و حسن نظم و کثرت معانی و اشارت به بدایت و نهایت." (میبیدی، ۱۳۹۳: ۴۵۸/۴)

نکته این نمونه از آیه ۱۲۳ سوره هود است که میبیدی جوامع‌الکلم را شامل ایجاز لفظ، حسن نظم، کثرت معانی و اشارت به بدایت و نهایت می‌داند که اینها همگی در تعریف جوامع‌الکلم و یافتن نمونه‌های آن در متون ما می‌تواند مورد نظر قرار بگیرد.

نمونه ۳: "هذا بلاغٌ للناس. این آیت از جوامع قرآنست که مصطفی (ص) گفته:

"اوتیت جوامع‌الکلم" و در قرآن از این نمط بسیارست، هر آیتی از آن به جای کتابی است که اگر از آسمان بر این امت جز از آن نیامدی ایشان را در آن غنای وافی بودی و در دین ایشان را تمام بودی، نبینی درین یک آیت که چون جمع کرد در آن همه انواع علوم و ارکان دین و وجوه شریعت و انواع حکمت و ابواب حقیقت، هم قرآن را مدحست و هم شریعت را، هم وعظ را پیغامست و هم تهنیت را، هم رحمت را بسط است و هم حجت را." (میبیدی، ۱۳۹۳: ۲۸۵/۵)

این نمونه نیز از آیه ۵۲ سوره ابراهیم است که میبیدی، آیه را از نمونه‌های جوامع‌الکلم می‌داند و اشاره می‌کند که در قرآن کریم از این نوع آیات که در آنها انواع علوم و ارکان دین (اشاره به همان ایجاز لفظ، حسن نظم، کثرت معانی و...) وجود دارد، فراوان است.

### بساط (تمهید)

تمهید در لغت به معنای "گسترانیدن، هموار کردن و فراهم کردن آمده است." (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۹۹۰/۵) اما در اصطلاح، تدبیر و چاره اندیشی در تدارک مقدمات و مقدمه چینی و زمینه‌سازی جهت انجام یا بیان سخن یا موضوعی است. در کتاب ابداع البدایع ذیل "تمهید" آمده است:

"آن است که سیاق کلام را در رباعی و ترجیعات بلکه در قطعات نیز طوری ترتیب دهند که سامع منتظر و آماده شنیدن تتمه کلام باشد و مصراع آخر رباعی که ماده آن خوانند باید کمال اهتمام در حسن موقع آن به کار برده شود و همچنین قبل از شعر ترجیع باید عبارت به قسمتی باشد که بیت ترجیع رفع انتظار و ناتمامی آن نماید و این مطلب از مهمات عمده شعر است و در کتب بدیع ذکر آن نشده است. مثال:

یک چند به خیره عمر بگذشت      بنشینم و صبر پیش گیرم  
من بعد بر آن سرم که چندی      دنباله کار خویش گیرم

(شمس‌العلمای گرگانی، ۱۳۷۷: ۷۴-۱۷۳)

اگرچه این صنعت با براءت استهلال متفاوت است، اما از آنجایی که هر تمهیدی براءت استهلال است و بین این دو، به نوعی عموم و خصوص من وجه است باید از آن نیز یاد کنیم: "شگرف آغازی که بدیعان آن را براءت استهلال نامیده‌اند، آن است که سخنور یا نویسنده آغاز سروده یا نوشته خویش را به گونه‌ای بنویسد و بسراید؛ و در آن واژگان و نکته‌هایی را بگنجانند که گویای زمینه سروده یا نوشته باشد؛ به گونه‌ای که سخن دوست، از آغاز بتواند دریافت که سخن، از آن پس، در چه زمینه‌ای خواهد بود." (کزازی، ۱۳۹۲: ۱۵۶)

در تفسیر کشف‌الاسرار در دو مورد به اصطلاح "بساط" اشاره شده است که می‌تواند معادلی مناسب برای تمهید در متون ادبی باشد:

**نمونه ۱:** "قوله تعالی: "ان الله يدافع" ابن کثیر و قراء بصره يدفع خوانند بی‌الف و باقی يدافع بالف و معنی هر دو یکسانست یعنی يدفع عن المومنين کيد عدوهم و شرهم. این آیت بساط آیت ثانی است از بهر آن که اول آیت که به قتال فرود آمد این آیت بود که: "اذن للذين يقاتلون" رسول را و یاران را فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند." (مبیدی، ۱۳۹۳: ۶/۳۷۷)

نکته این نمونه مربوط به آیه ۳۷ سوره حج است که میبیدی آیه را بساط (تمهید) برای آیه بعد می‌داند که خداوند به مؤمنان دعوت به قتال با مشرکان و وعده نصرت بر آنان داده است.

**نمونه ۲:** "... ابن عباس از اینجا گفت در تفسیر این کلمات هی آنه "لیس کمله شیء... و قیل هی آنه: "لا اله الا هو" و قیل هی الاحیاء و الامانة لا یشارکه فیها احد. معنی دیگر آنست که این سخن بساط آیت است که بر عقب می‌آید و بساط آن مثل که زد." (مبیدی، ۱۳۹۳: ۷/۴۴۹)

این نمونه از آیه ۲۷ سوره روم است که میبیدی این آیه را بساط (تمهید) برای آیه بعد از این آیه می‌داند و می‌فرماید: که خداوند پاک و منزّه است از انبازی با بندگان. همچنین به نوعی بساطی است برای مثلی که در این باره در ادامه آیه ذکر شده است.

### حسن تعلیل لغوی (ریشه‌یابی عامیانه)

حسن تعلیل، بیان علت شاعرانه که کزازی آن را "بهانگی نیک" می‌نامد (کزازی، ۱۳۹۲: ۱۶۳)؛ آن است که صفتی را به استناد صفت دیگر و یا امری را بنا به دلیل ادعایی نه علمی و منطقی جهت اثبات پدیده‌ها و امور گوناگون بیاورند. در کتاب‌های بلاغت ما: ترجمان البلاغه/ ص ۹۲، حدائق السحر/ ص ۸۴، کنز الفوائد/ ص ۴۰، حقایق الحدائق/ ص ۱۲۸، بدایع الافکار/ ص ۱۴۰، بدایع الصنایع/ ص ۱۸۷، انوار البلاغه/ ص ۳۴۲، بیان بدیع/ ص ۱۱۱، مدارج البلاغه/ ص ۸۳، ابدع البدایع/ ص ۲۳۳، درّه نجفی/ ص ۱۹۷، ذرر الادب/ ص ۲۰۲، هنجار گفتار/ ص ۲۱۶، معالم البلاغه/ ص ۳۸۰، فنون بلاغت/ ص ۲۶۰، معانی بیان/ ص ۲۱۳، نگاهی تازه/ ص ۱۲۵، بدیع کزازی/ ص ۱۶۳، بدیع وحیدیان/ ص ۱۴۶، به آن اشاره کرده‌اند. آنچه در این صنعت حائز اهمیت است در پیوندی است که متکلم بین امور و پدیده‌هایی برقرار می‌کند که از دید مخاطب و در ظاهر، پیوندی بین آنها نیست. اما آنگاه که با نگاه شاعرانه، پیوندی ظریف بین آنها برقرار می‌شود، مخاطب را غرق شگفتی می‌کند. به گونه‌ای که جز پذیرش قول متکلم راه گریزی ندارد. از این رو اقتناع توأم با شگفتی، راز زیبایی این صنعت است. این صنعت در موارد گوناگونی کاربرد دارد که مهم‌ترین آنها عبارتست از: اثبات ادعا، پوزش و عذرخواهی، درخواست و طلب چیزی، تسلیت و دلداری در مصائب، بیان همزمان دو صفت و... برخی از کتب بدیعی چون ترجمان البلاغه، حدائق السحر، کنز الفوائد، حقایق الحدائق، بدایع الافکار، ابدع البدایع، مدارج البلاغه، درّه نجفی، هنجار گفتار، فنون بلاغت، بدیع کزازی و بدیع وحیدیان، تقسیم‌بندی خاصی در ذیل این صنعت نیاورده‌اند، اما برخی دیگر، گونه‌های چندی از این صنعت برشمردند که این کتب به دو دسته تقسیم بندی می‌شوند:

الف) کتبی چون بدایع الصنایع، انوار البلاغه، بیان بدیع، ذرر الادب، معالم البلاغه و معانی بیان، متأثر از کتب عربی چون مفتاح، مطول و مختصر و ایضاح و تلخیص و دیگر کتب بلاغی عربی، تقسیم بندی‌های متعددی ذیل این صنعت آورده‌اند که این تقسیم بندی‌ها با توجه به گونه‌های مختلف معلول است.

از آنجا که کتاب بدایع الصنایع، جامع این تقسیم‌بندی‌هاست، مطالب کتاب به طور اختصار نقل می‌شود. بدایع الصنایع گونه‌های تعلیل را این‌گونه بر می‌شمارد:

۱. تعلیل برای صفت ثابت که سببی برای آن ذکر نکرده باشند:  
خط‌مشکین‌زان‌نوشته بررخش کلک قضا تا بود از بهر دفع چشم بد حرز و دعا
۲. تعلیل برای صفت ثابت که دلیل داشته باشد اما دلیل ادعایی دیگری برای آن ذکر شود:  
زان کشم پیش تو هر دم آه‌ای آرام جان تا کنم از دل برون مطلق هوای دیگران
۳. تعلیل برای صفت غیر ثابت ممکن الثبوت:  
از آن شد رام‌بام‌ن‌ای عطایی‌آه‌وری وحشی که‌بوی مهر آن وحشی غزال او شنید از من

۴. تعلیل برای صفت غیر ثابت غیر ممکن الثبوت:  
خیال آن بت خونریز از چشم‌ن‌نشد بیرون از آن در خواب هم‌ریزد ز چشم‌قطره‌های خون

و سرانجام از بیان علت همراه با شک و تردید سخن گفته:  
گویی که شده ست ابر نیسان از یار جدا که گشته گریان

و از علتی که غرض از آن بیان دو صفت باشد:  
کشداهانت از آن محتسب ز مردم دون که می‌کند طمع از حد خویشتن افزون

(حسینی، ۱۳۸۴: ۸۸-۱۸۷)

ب) علاوه بر کتب مذکور که خلاصه مطالب آنان از بدایع الصنایع نقل شد، نگاهی تازه به بدیع از شمیسا، گویی متأثر از کتب عربی البته با تغییر نگاه به تقسیم‌گونه‌های علت پرداخته و آن را به اقسامی چون حقیقی و ادعایی تقسیم کرده و علت ادعایی را از علت حقیقی هنری‌تر دانسته است و آن را به جای توجیهاات علمی، جهت ممکن جلوه دادن امر غیر ممکن و دلیل آوردن برای امری که دلیل نمی‌خواهد، قابل استفاده می‌داند. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۰-۱۶۹)

به نظر می‌رسد، تقسیم‌بندی شمیسا از آن جهت که در ارزش‌گذاری گونه‌های حسن تعلیل به کار می‌آید، منطقی‌تر از تقسیم‌بندی بدایع الصنایع و کتب مشابه دیگر باشد. از آنجا که حسن

تعلیل غالباً با تشبیه، استعاره، غلو، ایهام و دیگر صنایع بدیعی همراه است. وحیدیان راز زیبایی این صنعت را در کنار بهره‌گیری از تعلیل ذوقی، همراهی با این صنایع می‌داند و با در نظر گرفتن این صنعت با تشبیه، آن را مربوط به علم بیان و با در نظر گرفتن استدلال ذوقی که با این صنعت همراه است؛ مربوط به علم بدیع می‌داند. (وحیدیان، ۱۳۹۸: ۱۳۲)

نکته تازه‌ای که در بررسی ما از تفاسیر به دست آمده است و در هیچ کدام از کتب بالا به آن اشاره نشده است؛ این است که تعلیل؛ با توجه به لغت و ریشه‌یابی عامیانه‌اژه باشد که می‌توانیم به آن "حسن تعلیل لغوی" بگوییم:

**نمونه ۱:** "فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَافَاتٍ - خلافت میان علما که موقف چه معنی را عرفات گویند؟ و آن روز چرا عرفه گویند؟ قومی گفتند از بهر آنک ترویبه ابراهیم را نمودند در خواب که فرزند را قربان کن، پس همه روز در ترویبه و تفکر بود تا این خواب از حق است یا از شیطان، ازین جهت است که آن روز را ترویبه گویند و ترویبه - تفکر - باشد. پس شب عرفه دیگر باره او را نمودند و روز عرفه بشناخت که آن خواب نموده حق است نه نموده شیطان. ازین جهت آن روز را عرفه نام نهادند و آن بقعه را عرفات؛ و گفته‌اند که ترویبه از آب دادن است، یعنی که رب العزّه روز ترویبه چشمه زمزم پدید کرد و اسماعیل از آن سیراب شد و عرفات از آنست که جبرئیل فرو آمد و ابراهیم را مناسک و مشاعر می‌نمود و ابراهیم پذیرفت؛ و می‌گفت - "قد عرفت قد عرفت" پس بدین معنی - عرفات - خواندند. ضحاک گفت آدم که به زمین آمد به هندوستان فرو آمد و حوا به جده و هر دو یکدیگر را می‌جستند تا به عرفات بر یکدیگر رسیدند و یکدیگر را و شناختند، ازین جهت او را عرفات گویند." (مبیدی، ۱۳۹۳: ۳۳/۱-۵۳۲)

این نمونه مربوط به تفسیر آیه ۱۹۸ سوره بقره است که برای نامیدن عرفه و عرفات دلایلی ذکر شده است که همگی می‌تواند تعلیل ادبی و لغوی برای این واژگان باشد.

**نمونه ۲:** "قوله لَلَّذِي بِنَكَّةٍ - گفته‌اند: بکه نام مسجدست و مکه نام حرم و گفته‌اند: بکه خانه کعبه است و مکه همه شهر. قریش آن گه که خانه باز کردند نو کردن را اساس آن بجنابانیدند، سنگی دیدند سیاه و عظیم از آن اساس که خانه بر آن بود، بر آن نبشته به سپیدی هموار:

"بکة - بکة" از آنست که بکه نام نهادند و گفته‌اند که: مکه و بکه هر دو یکیست، همچون لازم و لازم؛ و اصل مکه از امتکاک است. (میبدی، ۱۳۹۳: ۲/۲۱۴)

این نمونه نیز مربوط به آیه ۹۶ سوره آل عمران است که دلایلی برای نامیدن دو واژه "بکه و مکه" در آن ذکر شده است.

**نمونه ۳:** "قوله تعالی وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبأَ نُوحٍ گفته‌اند نام نوح سکن بود او را نام نوح نهادند لکنه نیاخته علی قوم بعد ما اغرقوا. قوم وی اولاد قایل بودند چون بر ایشان دعا کرد تا رب العزة ایشان را به طوفان غرق کرد نوح بعد از آن پشیمانی خورد و بر ایشان نوحه کرد و بسیار بگریست. از بس که بگریست و نوحه کرد او را نوح نام نهادند و این نوحه کردن و گریستن وی بر قوم خویش از خبر هامة بن الهمیم معلوم شد. (میبدی، ۱۳۹۳: ۴/۱۹-۳۱۸)

این نمونه نیز مربوط به آیه ۷۱ سوره یونس است که در تعلیل لغوی واژه "نوح" برای حضرت نوح تعلیل‌هایی ذکر شده است.

### مُعَقَّد

اصطلاحی شاذ در علم عروض است که در لغت به معنی محکم بسته شده و گره‌دار است و در اصطلاح شکستن کلمه در میان دو مصراع یا دو بیت است که در شعر فارسی نمونه‌های نادر دارد. در برخی منابع صنعت محسوب شده و "وصل ابیات" نام گرفته است:

وصل ابیات: آن است که حرف روی را از وسط کلمات اختیار کرده، ما بعد آن را داخل بیت لاحق نمایند و مثال آن را فقط از فارسی یافته‌ام؛ چون قصیده حکیم سوزنی که به واسطه اتصال ابیات به یکدیگر تمام آن را نقل کنیم:

شادمان باد مجلس مستو	فی مشرق حمید دین الجو
هری آن صدر کز جواهر ال	فاظ او اهل دین و دانش و دو
لت تفخر کنند و جای تفنا	خر بود ز آن که زان جواهر طو
ق مرصع شود به گردن اب	نای ارباب فرّ و زینت و رو

تق آن طوق هر که یافت برا ص	حاب دیوان او بود مستو
لی به اقبال و جاه مجلس می	مون او ز آن که کلک اوست صنو
بر بستان نظم و نثر و معا	ضد ملک است و دین و از هر نو
ع که جویی در اوست جمله و تا	زه بیايست مثل او مستو
فی زهی خط و خامه تو مسل	سل و مشکین چو زلف دلبر نو
شاد و تو شاد زی به خط تو دی	وان شاهی نواست و شادی نو

و این صنعت شبیه است به "نظم الثر". ولی این قسم به شعر اقرب است، زیرا که بعضی تخفیفات مخصوص به نظم را مشتمل است، چون: حمید دین و کز جواهر که اگر نثر بودی، حمیدالدین و که از جواهر بایستی گفتن... و این صنعت و تسمیه آن از مستدرکات مؤلف است. "(شمس‌العلمای گرگانی، ۱۳۷۷: ۳۵۰-۳۴)

و در برخی کتاب‌ها نیز به خطا، عیب "تضمین" معرفی شده است:

"تضمین چنان باشد که از یک کلمه، بعضی قافیۀ مصراع اول شود؛ و بعضی اول مصراع دوم آید؛ و کلمه‌ای که آخر مصراع دوم باشد، بعضی از آن هم قافیه مصراع دوم بود؛ و بعضی اول مصراع بیت ثانی آید؛ تا آخر بر این قیاس." (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۹۱) اما اصطلاح عروضی "معقد" ظاهراً تنها در کتاب "معیار الأشعار" به کار رفته است و به معنی بیتی است که مصراع اولش از مصراع دوم جدا نشود. (طوسی، ۱۳۹۳: ۳۸) بیدگلی در موردش آورده است:

"مصدق دیگر جدا نشدن دو مصراع آن است که، با وجود تقسیم شدن وزن بیت به دو پاره متمایز، کلام شعر در میان دو مصراع منفصل نباشد و کلمه‌ای میان دو مصراع شکسته باشد؛ یعنی بخشی از کلمه در مصراع اول و بخشی دیگر در مصراع دوم واقع شود. به چنین بیتی در عربی "مداخل" یا "مدمج" می‌گویند و این کار هر چند نوعاً عیب محسوب می‌شود، اما در بحر خفیف و وزن‌های کوتاه (مرتع) بحرهای هزج و رمل کاملاً رایج و پذیرفته شده است. دلیل رواج این ویژگی آن است که در شعر عربی، برخلاف فارسی، واحد وزن بیت است، نه مصراع. چنین بیتی را "مدور" نیز می‌نامند." (بیدگلی، ۱۳۹۹: ۱۱۰۲)



همانطور که مشخص است با کاربرد این اصطلاح در علوم ادبی فارسی اندکی متفاوت است. در نمونه‌های فارسی، هم مصراع‌ها و هم ابیات به هم متصل‌اند و این شیوه هیچ ارتباطی با بیت مُدَاخَل در شعر عربی ندارد. در شعر کلاسیک و همچنین معاصر ما هم برخی از شاعران مرتکب آن شده‌اند؛ مثلاً ناصر خسرو در قصیده ۱۸۵ دیوان آورده است:

چو شاخ‌تر بر رستی و چون نخچی ر برجستی و شست از سالیان رُستی  
به گاه معصیت بر اسپ ناشایس ت و نابایست مر کس را نپایستی

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۴۰۱)

همان طور که مشخص است واژگان "نخچیر و ناشایست" در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است. از شعرای معاصر نیز اخوان ثالث در قصیده "تسلی و سلام" آورده است:

یکی از آن قوافل پر با ران گهر نثار نیامد

(اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۱۰۲/۱)

که ایشان نیز به ضرورت وزن، واژه "باران" را در میان دو مصراع شکسته‌اند. در تفسیر روض الجنان بارها استفاده شده است:

نمونه ۱: "... و قال الاعشى ثعلبه - شعر:  
فَبَانَتْ وَ قَدْ أَسَارَتْ فِي الْفُؤَادِ دِ صَدْعًا عَلَى نَائِبِهَا مُسْتَطِيرًا

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۵/۱)

این بیت در بحر متقارب عربی (فعولن فعولن فعولن فعل - فعولن فعولن فعولن) است که واژه "الفؤاد" در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است.

نمونه ۲: "... و اعشى این هر دو معنی جمع کرد در دو بیت، آنجا که گفت:  
هُوَ دَانَ الرَّبَابَ إِذْ كَرِهُهُ الدِّي نَ دِرَاكًا بِغَزْوَةٍ وَ صِيَالِ

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۷۸/۱)

این بیت در بحر خفیف عربی (فعلاتن مفاعلن فعلاتن - فعلاتن مفاعلن فعلاتن) است که واژه "الدین" در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است.

نمونه ۳: "... عبدالله معتزّ این معنی بگرفته است و نظم کرده، می‌گوید:  
وَأَصْنَعُ كَمَا شِئْتُ فَوْقَ أَرْضِ الشُّوْكِ يَحْدَرُ مَا يَرِي

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۰۱/۱)

این بیت در بحر کامل عربی (مستفعلن مستفعلن - مستفعلن متفاعلن) است که واژه "أرض" در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است.

برای مشاهده دیگر نمونه‌های معقّد در روض‌الجنان (نک: ج ۱، ص ۱۳۰، ۱۵۱. ج ۲، ص ۱۷، ۲۴، ۹۵. ج ۳، ص ۷۴، ۱۱۶، ۲۴۱. ج ۴، ص ۳۱، ۷۶، ۳۱۱. ج ۵، ص ۱۰۱، ۱۲۴. ج ۶، ص ۸، ۶۹. ج ۷، ص ۳۷۹، ۲۰۶. ج ۹، ص ۱۹۹، ۲۳۱، ۳۰۳. ج ۱۰، ص ۱۹۲، ۳۳۷. ج ۱۱، ص ۶۰، ۲۰۲. ج ۱۲، ص ۲۹۷. ج ۱۳، ص ۲۳۱، ۳۴۰. ج ۱۴، ص ۷، ۳۶۸. ج ۱۵، ص ۵۰، ۳۸۳. ج ۱۶، ص ۴۲، ۲۲۰. ج ۱۷، ص ۱۰۶، ۳۱۱. ج ۱۸، ص ۶۶، ۲۲۲. ج ۱۹، ص ۵۱، ۳۴۵. ج ۲۰، ص ۷۴، ۳۲۵، ۴۱۸).

## اضراب

بیدگلی اِضْرَاب را اصطلاحی مشترک در علم نحو، معانی و بدیع می‌داند و در موردش آورده است:

"در لغت به معنی "روی گرداندن" و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده نخست چیزی بگوید و سپس به واسطه یکی از حروف اِضْرَاب (مانند بَل، بلکه، نه)، به قصد اعمال نکته‌ای بلاغی (مانند مبالغه یا تأکید) از سخن خود برگردد و در بدیع شرط است که بر زیبایی سخن بیفزاید، مانند:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود      نبود دندان لا بل چراغ تابان بود

(رودکی)

نتیجه اِضْرَاب، گاه اِبْطَالِ حَکْمِ قَبْلِ و گاه اِنْتِقَالَ از مقصودی است به مقصود دیگر. نابلسی گفته است: این صنعت را من استخراج کرده و به این اسم نامیده‌ام و کسی در استنباط آن بر من

سبقت نیافته است اضراب را در علم معانی "بَدَلِ مُبَايِنِ" و "بَدَاءِ" نیز خوانده‌اند. (بیدگلی، ۱۳۹۹: ۹۹) اما صاحب تفسیر روض‌الجنان نکات جدیدی را درباره‌اش نوشته است:

**نمونه ۱:** "... و معنی دیگر آن که: دل‌های ما وعاء علم است و محلّ و ظرف علوم بسیار است، اگر این که تو می‌گویی در آن چیزی بودی، هم در دل ما جای گرفتی و دل ما آن را یاد گرفتی. بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، "بل" حرف اضراب باشد و معنی اضراب اعراض بود چون گوینده از آن حدیث که در او باشد عدول کند و با چیزی دگر شود، "بل" آنجا استعمال کنند، ما جاعنی زید بل عمرو؛ و از جمله حروف عطف باشد." (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۵۳/۲)

بحث این نمونه مربوط به آیه ۸۸ سوره بقره است: بلکه خدا به سبب کفرشان لعن [و طرد] شان کرده؛ که ابوالفتوح آورده است که "بل" در اینجا حرف اضراب است و معنی اضراب نیز عدول کردن از حرف سابق و سراغ حرفی جدید رفتن است.

**نمونه ۲:** "گفت: أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ، پس اولیتر حمل او بود علی ظاهره. جواب داد او را آن پرسنده که: بَلْ لَيْتَ مِائَةً عَامٍ و "بل" برای اضراب باشد از اول، اعنی عدول از کلام اول و کلامی دیگر پس از آن آغاز کردن." (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۹/۴)

نکته این نمونه نیز از آیه ۲۵۹ سوره بقره می‌باشد که ابوالفتوح باز همان تعریف عدول از کلام اول و آغاز کردن کلامی دیگر را برای اضراب ذکر کرده است.

**نمونه ۳:** "اما آنچه کوفیان گفتند که "بل" به جواب قسم شاید، آن را اصلی نیست برای آن که "بل" اضراب را بود و قسم جمله کلامی باشد که به آن، جمله را مؤکد بکنند پس از قسم تنها بی مقسم علیه فایده‌ای حاصل نشود و فایده از کلام اول حاصل باشد، اضراب نکو نباشد؛ و قول آخفش در حذف جواب قسم نکو است. آنکه گفت: بَلْ عَجِبُوا، از کلام اول اضراب کرد و گفت: بل شگفت می‌دارند که به ایشان آمد پیغامبری هم از ایشان ترساننده و اعلام‌کننده هم از حسب و نسب ایشان که او را دانند و شناسند تا ایشان را به قول او سکون نفس باشد و در نفس و اصل او طعنی نتوانند زدن. آنکه گفت کافران می‌گویند: این کاری عجب شگفت است." (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۵۶/۱۸)

در این نمونه نیز که از تفسیر آیه ۴۵ سوره "ق" یافت شده است برای اضراب نکته تازه‌ای آمده است و آن است که اضراب در واقع تأکید قول ثانی است نه رفع قول اول و با آمدن آن (قول ثانی) است که فایده کلام حاصل می‌شود.

### اضافه الشیء الی نفسه

این امر در اسم اتفاق می‌افتد و می‌تواند ذیل دستور زبان و علم معانی بگنجد. زمانی است که مضاف و مضاف‌الیه هر دو یکی باشند (چه به خود لفظ و چه به مترادفات آن مانند آبِ آب) که به وسیله کسره اضافی (در فارسی) به هم اضافه می‌شوند. برخی معتقدند که این اضافه کردن چیزی به خودش، مفید معنای حقیقت است و آن را درست می‌دانند.

مثلاً: جانِ جان؛ یعنی حقیقت جان (قلب هفت پرده دارد) یا مردِ مرد: مرد دوم جوانمرد، پهلوان. برخی دیگر معتقدند که اضافه کردن آن چیز به خودش درست نیست. مثلاً در (مرگِ مرگ) هم مرگ اول مضاف است و هم مرگ دوم. بر سر همین بحث و اختلاف است. صاحب روض‌الجنان معتقد است که در قرآن کریم این اضافه کردن به معنای اول درست نمی‌باشد و هر کجا در قرآن به همچین چیزی برخورده است آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که این مشکل در نظرش بوجود نیاید اما به نظر ما این اضافه کردن نه تنها درست است و مفید معنای حقیقت است بلکه اولویت دارد (نه تنها معنا دارد که معنای مضاعف دارد) در متون ادبی ما نیز فراوان آمده است و شاعران بارها از آن استفاده کرده‌اند:

به پیش من آیند نیزه به دست      که در پیششان مردِ مرد آمده ست

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۲۶/۵)

تو جان جان افزاستی آخر ز شهر ماستی      دل بر غریبی می‌نهی این کی بود شرط وفا

(مولوی، ۱۳۷۷: ۱۵/۱)

مولوی را می‌توان استاد این‌گونه اضافه‌ها دانست. شاهد مثال‌هایی که ما از روض‌الجنان در این

باره یافته‌ایم:

**نمونه ۱:** "... اما تعلق ایشان به قوله تعالی: تبارک اسمُ رَبِّكَ ذَوَالْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. جواب گویم که: این دلیل ماست برای آنکه جمله قُراء "ذِي الْجَلَالِ" خوانند، مگر ابن عامر تنها به "او" خواند؛ و چون چنین باشد، "ذِي الْجَلَالِ" صفت "رَبِّ" باشد و "رَبِّ" مجرور باشد به اضافت اسم با او؛ و مضاف باید که جز مضاف‌الیه بود که اضافه الشیء إلى نفسه درست نباشد و الله تعالی الْمُؤَفَّقُ لِلصَّوَابِ." (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۵۴-۵۵/۱)

بحث این نمونه از آیه ۷۸ سوره الرحمن است که آیا باید "ذو الجلال" بخوانیم یا "ذی الجلال" که ابوالفتوح معتقد است مضاف باید با مضاف‌الیه یکی نباشد چرا که اضافه کردن چیزی به خودش (در اینجا مترادفش) درست نیست پس "ذوالجلال" درست است.

**نمونه ۲:** "فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ، تسبیح کن یا محمد به نام خدای عظیم بزرگواری که هر چیز که در جنب عظمت اوست حقیر است؛ و این آیت دلیل است که اسم نشاید تا مسمی باشد، چه اگر چنین بودی اضافه الشیء إلى نفسه بودی." (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۹/۳۹۶)

این نمونه نیز از آیه ۵۲ سوره الحاقه است که ابوالفتوح معتقد است اسم باید با مسمی متفاوت باشد وگرنه همان اضافه کردن چیزی به خودش می‌شود که آن نادرست است.

الإصبع نیز در بدیع القرآن اسم را با مسمی منطبق نیافته است و آورده است: "طابقت بین الشیئین و آن وقتی است که یکی از آن دو چیز را مساوی دیگری قرار دهی، همان‌طور که گفته می‌شود: طابق الفرس فی جریه. ابن اثیر در "المثل السائر" اظهار تعجب می‌کند، زیرا نمی‌داند این نام از کجا مشتق شده؛ زیرا مناسبتی میان اسم و مسمی وجود ندارد و قدامه آن را تکافؤ می‌نامد و به عقیده وی تکافؤ، اجتماع دو معنی در لفظ مکرر است." (المصری، ۱۳۶۸: ۱۳۴)

## نتیجه

آنچه در بررسی مغفولات بلاغت در دو تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشف‌الاسرار ابوالفضل میبدی مشخص شد، این است که ابوالفتوح رازی و میبدی نه تنها به‌عنوان مفسر، چهره‌های موفق هستند؛ بلکه به‌عنوان عالم نحوی و بلاغی نیز مطرح‌اند. آنان همچنان که در

زمینه تفسیر آیات به بحث‌های جالبی پرداخته‌اند، در عرصه بلاغت نیز پاره‌ای از نوآوری‌ها را به وجود آورده‌اند که متأسفانه طی قرن‌ها از چشم بلاغیون به دور مانده است. از بررسی، توصیف و تحلیل نمونه‌های صنایع نویافته در دو تفسیر آنان چنین بر می‌آید که:

۱. صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آنها در کتب بلاغی ما هرگز ذکر نگردیده و به نوعی از دید اصحاب بلاغت دور مانده است؛ مانند معقّد (شکستن کلمه در میان دو مصراع یا بیت) که فقط در روض‌الجنان آمده است و جوامع‌الکلم (ایجاز لفظ و حسن نظم) که خاص تفسیر کشف‌الاسرار است.

۲. صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آن صنایع در کتب بلاغی قدیم وجود داشته است، اما امروزه به نامی دیگر میان تألیفات اصحاب بلاغت رایج شده است؛ مانند اضافه‌الشیء الی نفسه (یکی بودن مضاف و مضاف‌الیه) که در روض‌الجنان آمده است و بساط (تمهید یا مقدمه چینی و زمینه‌سازی جهت انجام یا بیان سخن) که در کشف‌الاسرار میبدی است.

۳. صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آن صنایع در کتب بلاغی وجود دارد اما نکته‌ای دارد در توضیح یا توجیه یا تعلیل صنعت که در کتب بلاغی نیست؛ مانند حسن تعلیل لغوی (ریشه‌یابی عامیانه واژگان) که در تفسیر کشف‌الاسرار آمده و اضراب (تأکید قول ثانی نه رفع قول اول) که در روض‌الجنان آمده است.

## منابع و مآخذ

کتاب:

قرآن کریم.

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمدجعفر

یاحقی و محمدمهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ پنجم، ۱۳۹۶.

اخوان ثالث، مهدی. متن کامل ده کتاب شعر. تهران: انتشارات زمستان، چاپ دوم، ۱۳۹۷.

المصری، ابن ابی الاصبیح. بدیع القرآن، ترجمه سید علی میرلوحی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس

رضوی، ۱۳۶۸.

بیدگلی، آمنه. بلاغت و عروض و قافیه در ادب فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری

انتشارات سخن، ۱۳۹۹.

- جرجانی، عبدالقاهر. دلایل الاعجاز فی القرآن، ترجمه، تلخیص و تحلیل سید محمد رادمنش. اصفهان: انتشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۳.
- حسینی نیشابوری، عطاء‌الله بن محمود. بدایع الصنایع، تصحیح رحیم مسلمانیان قبادیانی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۴.
- حقوقی، عسکر. تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی، سه جلد. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دورل جدید، ۱۳۷۷.
- زمانی‌نژاد، علی اکبر. شناخت نامه‌ی شیخ ابوالفتوح رازی. قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۴.
- شمس‌العلمای گرگانی، محمد حسین. ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری. تبریز: انتشارات احرار، ۱۳۷۷.
- شمیسا، سیروس. معانی. تهران: نشر میترا، چاپ دوم از ویرایش دوم، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_ نگاهی تازه به بدیع. تهران: نشر میترا، چاپ سوم از ویرایش دوم، ۱۳۸۶.
- ضیف، شوقی. تاریخ و تطوّر علوم بلاغت، ترجمه‌ی دکتر محمدرضا ترکی. تهران: انتشارات سمت، چاپ پنجم، ۱۳۹۷.
- طوسی، نصیرالدین. معیار الأشعار: در علم عروض و قافیه، تصحیح علی اصغر قهرمانی مقل. تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۹۳.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۹.
- قبادیانی، ناصر خسرو. دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات امیرکبیر و طهوری، ۱۳۵۷.
- کاشفی سبزواری، میرزا حسین واعظ. بدایع الافکار فی صنایع الأشعار، ویراسته‌ی میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹.
- کزازی، میرجلال‌الدین. بدیع: زیباشناسی سخن پارسی. تهران: نشر مرکز، چاپ هشتم، ۱۳۹۲.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین. شرح جامع مثنوی معنوی. تألیف کریم زمانی. تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ هشتم، ۱۳۷۷.
- میبدی، احمد بن احمد. کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۹۳.
- وحیدیان کامیار، تقی. بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی. تهران: انتشارات سمت، چاپ هشتم، ۱۳۹۸.
- مقالات:**
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. "مقدمه‌ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت". مجله خرد و کوشش، شماره ۱۵، صص ۷۸-۷۷، پاییز ۱۳۵۳.
- میرزانی، منصور. "دیباچه‌ای بر علم بلاغت". مجله کیهان اندیشه، شماره ۵۹، صص ۱۷۸-۱۶۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴.

## Newly found rhetorical points from the two Qur'anic interpretations of Rooz al-Jinan by Abolfatuh Razi and Kashf al-Asrar by Abolfadl meybodi

Ahmad Nazari<sup>1</sup>, Masoud Sepahvandi Ph.D<sup>2\*</sup>, Ghasem Sahraei Ph.D<sup>3</sup>

### Abstract

The presence of some neglected rhetorical techniques in the two commentaries of Rooz al-Janan and Rooh al-Janan by Abul Fattuh Razi and Kashf al-Asrar and Kite al-Abrar by Abul Fazl Meybidi indicates a new miraculous rhetoric of the Holy Quran. Knowledge that has an undeniable role in understanding and interpreting the verses of the Holy Quran and recognizing the beauty of the divine word. The present article is a research in which the authors have tried, after defining rhetoric and introducing the two interpretations of Rooz al-Jannan and Kashf al-Asrar, with the analytical-descriptive method, as well as through library studies and direct reference to these two Persian interpretations, the literary beauties that are seen by the rhetoricians to find and examine those that have been left out or have been less addressed. Since receiving the points and nuances of interpretation of the text of the Qur'an has always been prosperous among rhetorical commentators, knowing the rhetoric and rhetorical methods of the Qur'an not only reveals the rhetorical wonders of this holy book, but also its hidden meanings and hidden treasures. reveals After analyzing the samples, the authors conclude that in these two interpretations, special industries such as: Al-Kalam, Basat, Mu'aqed, etc. communities are used, which need to be explained and republished more.

**Keywords:** Rhetoric, interpretation, Ruz al-Janan, Abul Fattuh Razi, Kashf al Asrar.

---

1. PhD student of Persian language and literature, Khorramabad, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

Email: A.nazarii1367@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran. (Author)

Email: s.sepahvandi@khoiau.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad, Lorestan University, Khorramabad, Iran.

Email: sahraei.g@lu.ac.ir